

ضرورت گونه‌شناختی روش‌های مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران*

دکتر مجتبی مقصودی^۱ - سید مرتضی فتاحی^۲

چکیده

در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی ایران که مهم‌ترین هدف آن بررسی رابطه دولت و جامعه است، عمدتاً از چه روش‌هایی استفاده شده است؟ هدف مقاله حاضر بررسی و نقد پاسخ‌هایی است که دکتر امیرمحمد حاجی‌یوسفی در مقاله خود با عنوان «گونه‌شناسی روش‌های مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران»^(۱) به سؤال مذکور داده است؛ هرچند موضع جستار حاضر صرفاً در نقد یک مقاله خلاصه نمی‌شود. حاجی‌یوسفی در مقاله خود خاطر نشان نموده است که در مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران عمدتاً از چهار روش و رهیافت^(۲) فرهنگ سیاسی و نخبه‌گرایی، تحلیل طبقاتی، اقتصاد سیاسی و تحلیل گفتمانی استفاده شده است. نویسندگان مقاله حاضر ضمن ارائه تصویری کلی از مقاله حاجی‌یوسفی، ضرورت بسط دامنه گونه‌شناسی چهارگانه وی به سایر آثار جامعه‌شناسی سیاسی ایران را مورد تأکید قرار داده‌اند. نتیجه چنین اقدامی متضمن افزودن سه رهیافت دیگر به گونه‌شناسی مذکور است: رهیافت توصیفی - تاریخی، رهیافت تحلیلی - تبیینی و رهیافت جنبش‌های اجتماعی. بازبینی واژه‌شناختی مفاهیمی نظیر هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و تنظیم مزر مفاهیمی همچون «روش» و «رهیافت» نیز در اثنای نقد محتوایی مقاله مذکور به انجام رسیده است.

واژگان کلیدی: جامعه‌شناسی سیاسی ایران، رهیافت توصیفی - تاریخی، رهیافت تحلیلی - تبیینی، رهیافت جنبش‌های اجتماعی، روش استقرایی.

۱. عضو هیئت علمی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

M_maghsoudi@iauctb.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

sayedmortezafattahi@yahoo.com

*. پژوهشنامه علوم سیاسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۷، تابستان ۱۳۸۶.

از زمانی که افلاطون معرفت (اپیستمه) و گمان و ظن (دوکسا) را از هم تفکیک نمود، بشر دریافت که گونه‌شناسی نوعی شیوه کار مقدماتی و حتی آغازگر دانش به حساب می‌آید. به بیان دیگر، چه تفکر به نحو تلویحی یا ناخودآگاهانه از نوعی گونه‌شناسی آغاز کند و چه در طی نشو و نمای خود به ابداع نوعی گونه‌شناسی بپردازد و چه در آخرین مرحله به آن رهنمون شود، چنین شیوه کاری نه تنها اجتناب‌ناپذیر بلکه طبیعی و لازمه هر نوع تجزیه و تحلیلی محسوب می‌شود.

تا پیش از ظهور علم به مفهوم Science در قرن نوزدهم، گونه‌شناسی در دو حوزه اصلی فلسفه یعنی هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی به پیشرفت‌های بزرگی نائل آمد. اما شاید نقطه اوج پویش‌های گونه‌شناسانه بشر هنگامی مطرح شد که آگوست کنت، روش مشاهده و آزمایش را محور اصلی دسته‌بندی انواع «روش‌های معرفت» تلقی نمود. از آن زمان تاکنون، چالش‌هایی که در قبال گونه‌شناسی روش - محور کنت مطرح شد از یک سو سبب تعمیق سنخ‌شناسی در عرصه روش‌شناسی گردید و از دیگر سو خود سبب خلق شیوه‌های نوینی شد که روش‌شناسی را نیازمند تغییر و صورت‌بندی گونه‌شناسی‌های جدید در این زمینه نمود.

«گونه‌شناسی روش‌های مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران» در ابتدا به نظر پاسخی به نیازهای جدید حوزه روش‌شناسی در قالب گونه‌شناسی تلقی می‌شود اما ظاهراً در چرخش عمده‌ای به سمت روش‌های مطالعه و گونه‌شناسی رهیافت‌های جامعه‌شناسی سیاسی ایران، گام برمی‌دارد. طبعاً کارویژه هر گونه‌شناسی، سازماندهی و پرهیز از آشفتگی روایی قلمداد می‌شود. شاید عبارت اخیر، در بستر ملاحظه «رهیافت‌های» اندیشمندان جامعه‌شناسی سیاسی ایران مفهوم روشن‌تری به خود بگیرد؛ بدین معنا که رهیافت‌های اندیشمندان مذکور، در غیاب یک گونه‌شناسی جامع در اثنای بررسی تحولات جامعه‌شناختی ایران، همواره روایت‌های منحصر به فرد تصور شده‌اند که به‌رغم فراوانی در تعداد، کمتر در ذیل گونه‌شناسی موجزی گرد آمده‌اند؛ بدین ترتیب، تحلیل آثار مزبور از چشم‌اندازی کلی، به‌شدت دشوار می‌شوند. بخش عمده‌ای از اهمیت مقاله نویسنده نیز از همین نکته نشئت می‌گیرد.

علاوه بر این، جایگاه شامخ علمی نویسنده و اشراف وی نسبت به مباحث و مسائل جامعه‌شناسی سیاسی ایران و روش‌شناسی در علم سیاست، اهمیت معرفی و نقد مقاله مذکور را دوچندان می‌سازد. اخذ دکترای علوم سیاسی و روابط بین‌الملل از دانشگاه کارلتون کانادا و دانشجویی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی و سابقه تدریس دروس این دو رشته از سال ۱۳۷۴، متضمن تأیید نکته نخست است.

در وهله دوم فراوانی قابل ملاحظه آثاری با موضوع مسائل ایران - به‌ویژه دولت رانتیر - در میان بیش از صد اثری که توسط نویسنده به چاپ رسیده است و نیز ترجمه کتابی به قلم دیوید مارش و جری استوکر با عنوان روش و نظریه در علوم سیاسی - که در زمستان ۱۳۸۴ با شمارگان ۳۰۰۰ جلد برای دومین بار به چاپ رسید - حاکی از تسلط قابل ملاحظه علمی نویسنده در دو حوزه اصلی مورد بحث مقاله است.^(۳)

تکثر روش‌های مطالعه سیاست و صورت‌بندی گونه‌های غالب

به نظر می‌رسد که جوهره و محتوای اصلی مقاله، ناظر بر ارائه واقعیت متکثر روش‌های مطالعه سیاست از یک سو و ارائه گونه‌های غالب مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران از سوی دیگر باشد؛ اما به‌رغم ارائه دو نکته اخیر به شکل منظومه‌هایی دور از هم، نویسنده به‌هم‌پیوستگی شیوایی میان آنها در اثنای نگارش اثر برقرار نموده است. به‌عبارت بهتر، نزد نویسنده استدلال وجود گونه‌های غالب مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران که متضمن طرح یک گونه‌شناسی نسبتاً جامع است، از مسیر واقعیت وجود رهیافت‌های متکثری نظیر سنت‌گرایی، رفتارگرایی، فرا رفتارگرایی و نیز رهیافت‌های هنجاری، نهادی، انتخاب عقلایی، فمینیستی و گفتمانی در علوم سیاسی عبور می‌کند.

در این راستا، مقاله استدلال مزبور را با ارائه چکیده‌ای از گونه‌شناسی‌های اندیشمندانی نظیر دیوید ایستون، گابریل آلموند، برنارد گرافمن، آندرو هی وود و... در خصوص رهیافت‌های علوم سیاسی پی می‌گیرد و سه عامل را در ایجاد چنین فضای متکثری از رهیافت‌های مطالعاتی علوم سیاسی معرفی می‌کند: در وهله نخست

مباحثه بر سر ساختار و کارگزار که سبب دسته‌بندی روش‌شناختی فردگرایی در برابر جمع‌گرایی گردیده است؛ در وهله دوم تأثیر عوامل مادی و معنایی در سیاست که سبب صف‌بندی مکاتب پوزیتیویستی و هرمنوتیکی در برابر هم شده است و در وهله سوم تعریف «سیاست» و «سیاسی» که متضمن شکل‌گیری دو رویکرد «ساحت» (سیاست، فعالیتی منحصر به وجود دولت) و «فرایند» (سیاست، فعالیتی نه منحصر به وجود دولت بلکه ویژه همه جوامع حتی جوامع بدون دولت) بوده است. این مهم به نوبه خود رهیافت‌های محیط زیست‌گرایی، فمینیستی و پسامدرنیستی را در علوم سیاسی به همراه آورده است.

نویسنده پس از مستحکم ساختن زیربنای استدلال خود در رابطه با تکرار رهیافت‌های علوم سیاسی - به شرحی که گذشت - بخش تالی استدلال خود را درخصوص گونه‌های غالب روش‌های مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران از طریق بررسی مهم‌ترین منابع موجود پی می‌گیرد و با ابداع یک گونه‌شناسی چهارگانه در قالب تحلیل فرهنگ سیاسی و نخبه‌گرایی، تحلیل طبقاتی، اقتصاد سیاسی و تحلیل گفتمانی کار خود را به انجام می‌رساند.

به نظر نگارنده مقاله آثاری نظیر «بنیان‌های فرهنگی سیاست در ایران» به قلم رضا بهنام، «نخبگان سیاسی ایران» به قلم ماروین زونیس، «عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران» به خامه محمود سریع‌القلم، در ذیل گونه نخست جای می‌گیرند. کتاب احمد اشرف با عنوان «موانع تاریخی رشد بورژوازی در ایران»، «دیباجه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران» به قلم حسین بشیریه در زمره مهم‌ترین آثاری به‌شمار می‌روند که معرف گونه دوم هستند. «اقتصاد سیاسی ایران» تألیف همایون کاتوزیان و کتاب «دولت، نفت و توسعه اقتصادی» به خامه نگارنده مقاله نیز آثاری هستند که جایگاه سوم گونه‌شناسی را به خود اختصاص داده‌اند. درنهایت کتاب‌های «جادوی گفتار» به قلم محمدجواد غلامرضا کاشی، «جامعه امن در گفتمان خاتمی»، نوشته محمدرضا تاجیک و مقاله علی اصغر سلطانی با عنوان «تحلیل گفتمانی شکل‌گیری و تحولات انقلاب اسلامی»، به عقیده نویسنده مهم‌ترین آثار گونه چهارم را نمایندگی می‌کنند.

ایجاز در گفتار و روش استقرایی

نویسنده مطالب مقاله خود را در ذیل محورهایی با عنوان «مقدمه»، «روش‌های مختلف مطالعه سیاست» و «مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران» - که خود چهار عنوان فرعی مشتمل بر: ۱- تحلیل فرهنگ سیاسی و نخبه‌گرایی؛ ۲- تحلیل طبقاتی؛ ۳- تحلیل اقتصاد سیاسی؛ ۴- تحلیل گفتمانی را دربر گرفته است - به‌علاوه «نتیجه‌گیری» و «پی‌نوشت‌ها»، سازماندهی نموده است.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مقاله، ایجاز در ارائه مهم‌ترین مباحث در حوزه‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در علوم سیاسی و نیز طرح نسبت‌سنجی دقیقی از موضوعات علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی است؛ هرچند نباید از ذکر این نکته غفلت نمود که با طرح نحله‌های «اراده‌گرایی»، «جبرگرایی» و «راه‌میان» در عرصه هستی‌شناختی و مطالعات «ارزش آزاد» یا «ارزش‌بار» در زمینه شناخت‌شناسی، در کنار «فردگرایی روش‌شناختی» و «جمع‌گرایی روش‌شناختی» در حوزه روش‌شناسی از سوی نویسنده، گهگاه مرز حوزه‌هایی که بدین ترتیب از سوی دانشمندان علوم سیاسی از فلسفه برای مطالعه سیاست به‌کار گرفته شده، نادیده گرفته می‌شود. دومین ویژگی مقاله، ناظر بر کاربست روش استقرا در صورت‌بندی گونه‌شناسی روش‌های مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران است که در قالب این ویژگی نیز همچنان خصلت ایجاز حفظ شده است.

نویسنده در صفحه ۱۰۵ فصلنامه به‌وضوح از به‌کارگیری روش مزبور سخن گفته و دستیابی به مهم‌ترین رهیافت‌های جامعه‌شناسی سیاسی ایران را محصول مطالعه آثار اندیشمندان و نویسندگانی می‌داند که فرضیه‌های آنها از زاویه کتاب‌ها و مقالاتشان، به نحو موجزی در مقاله نگارش یافته است؛ گو اینکه تنظیم فهرست جداگانه‌ای از نام جامعه‌شناسان سیاسی ایران در پی‌نوشت شماره ۲۴ به نحو قابل ملاحظه‌ای خصلت استقرایی مقاله را بیش از پیش روشن می‌سازد.

مرز مبهم هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی

علوم سیاسی چه نوع فعالیتی است؟ دانشمندان علوم سیاسی چگونه می‌توانند به شناخت پدیده‌های سیاسی پردازند؟ آنان با بهره‌گیری از چه روش‌هایی به استدلال در این زمینه می‌پردازند؟ آیا شناخت بی‌طرفانه در علوم سیاسی می‌تواند وجود داشته باشد؟

به نظر می‌رسد که به تناسب پرسش‌های فلسفی‌ای از این دست در خصوص علوم سیاسی، چهار حوزه فرعی از فلسفه از سوی علوم سیاسی، به خدمت گرفته می‌شود: هستی‌شناسی،^۱ شناخت‌شناسی،^۲ روش‌شناسی،^۳ علم و فلسفه اخلاق.^۴ به‌رغم تصویر کلی فوق، به نظر می‌رسد مقاله در مسیر ارائه مباحث خود در خصوص هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی از صورت‌بندی مفهومی مناسب بازمانده است. به عبارت بهتر این سؤال در ذهن خواننده مقاله شکل می‌گیرد که آیا توصیف از هستی‌شناسی به چیزی که وجود دارد و شناخت‌شناسی به چیزی که قابل شناخت است، از دقت لازم برخوردار است؟ اگرچه نویسنده به نحو مناسبی از ماهیت نظام سیاسی «ماهیت جامعه» و «ماهیت ساختار نظام بین‌الملل» برای شکل بخشیدن به ذهنیت خواننده در رابطه با هستی‌شناسی بهره گرفته است، اما آیا ابتدا ضرورت منزل ساختن سؤال کلی «چه چیزی وجود دارد؟» به هستی‌شناسی خاص رشته علوم سیاسی ضرورت نداشت؟ به عبارت ساده‌تر می‌توان به قول تد بنتون و یان کرایب گفت:

«هر رشته، اونتولوژی خاص خود و روش خاص خود را برای فهرست‌نویسی و توصیف و طبقه‌بندی انواع چیزها و روابط یا فرآیندها دارد که آن رشته با آنها سروکار دارد و همین انواع چیزهاست که اونتولوژی، مدعی شناساندن آنها به ماست».^(۴)

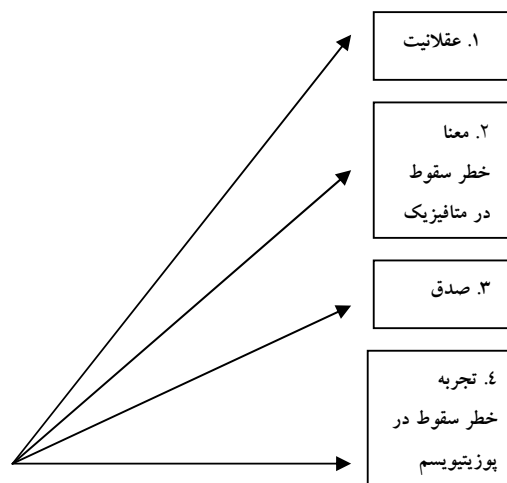
به این ترتیب به نظر می‌رسد سخن گفتن از ساختار و کارگزار در صفحه ۹۸ فصلنامه حالت پرتاب‌شدگی را برای خواننده تداعی می‌کند، در صورتی که اشاره به بحث‌های جاری بر سر عناصر تشکیل‌دهنده جهان سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی و اینکه آیا جامعه، واقعیتی مستقل است یا اینکه چیزی است از تک‌تک افرادی که آن را تشکیل می‌دهند، اهمیت بسیاری در بحث هستی‌شناسی دارد. در عین حال اینکه چه چیزهایی در جهان وجود دارد؟ با پاسخ چهار سنت فلسفی ماتریالیسم، ایدئالیسم، دوآلیسم و آگنوستیسیسم (شکاکیت) مواجه شد که آثار خاص خود را در علوم سیاسی در پی داشته‌اند.

این نکته به تعبیر نویسنده بحثی «روشی» نیست؛ بلکه شاید بهتر باشد آنها را

1. Ontology
2. Epistemology
3. Methodology
4. Ethic

واکنشی شناخت‌شناسانه با عنایت به هستی‌شناسی تلقی کرد که دو رهیافت هرمنوتیک و پوزیتیویسم را به‌وجود آورده است.

شاید به‌منظور دقیق‌تر ساختن بحث معرفت‌شناسی (پاسخ به این سؤال که آیا یک چیز قابل شناخت است؟) و به‌جای سخن گفتن از مطالعات سیاسی «ارزش‌بار» یا «ارزش آزاد» - که به این ترتیب مطالعات سیاسی را به‌جای معرفت‌شناسی به سمت تعامل با فلسفه اخلاق سوق می‌دهد - بهتر بود از دو مکتب تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی به‌عنوان دو رقیب اصلی در معرفت‌شناسی و تأثیر آنها بر مطالعات علوم سیاسی سخن گفته شود. اگرچه نویسنده مجدداً واکنش روش‌شناختی آنها را در صفحه ۹۸ به‌گونه‌ی درستی صورت‌بندی نموده است؛ نمودار ذیل^(۵) احتمالاً می‌تواند در این رابطه وافی به مقصود باشد:



تکثر روشی یا تکثر رهیافت‌ها

شاید مهم‌ترین نکته‌ای که حتی تا سطح عنوان مقاله از منظر نقد روشی می‌تواند مطرح شود، معادل گرفتن واژگان رهیافت‌ها، روش و نظریه باشد. به‌عبارت بهتر در عنوان مقاله از «گونه‌شناسی روش‌ها» سخن گفته شده است. اما آیا این مفهوم از دقت لازم برای ارائه مقصود نویسنده برخوردار است؟ آیا به‌کارگیری واژه «رهیافت» در این

رابطه دقیق تر نیست؟ آیا رفتارگرایی، تحلیل گفتمانی و انتخاب عقلایی، رهیافت‌های رشته علوم سیاسی هستند؟ یا باید به مثابه روش‌های علوم سیاسی تلقی شوند؟ ظاهراً نادیده گرفتن مرز واژگان زمانی اهمیت بیشتر می‌یابد که از نظر نویسنده مقاله، رویکرد نیز معادل با روش و رهیافت تلقی می‌شود. نویسنده مقاله در صفحه ۹۹ فصلنامه در این خصوص می‌نویسد:

«محققانی که در باب روش‌شناسی علوم سیاسی سخن به میان آورده‌اند، به این نکته توجه داشته‌اند که این رشته از تنوع و کثرت روش‌ها، رویکردها و رهیافت‌ها در مطالعه سیاست برخوردار است».

در عین حال خواننده در صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵ مقاله می‌خواند:

«شاید بتوان گفت اندیشمندان ایرانی عمدتاً از چهار روش، یا رهیافت یا نظریه که در جریان اصلی رشته علوم سیاسی مطرح است، برای تحلیل جامعه‌شناسی سیاسی ایران بهره برده‌اند».

شایان ذکر است در صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱، نویسنده پس از ارائه مهم‌ترین رهیافت‌ها در علوم سیاسی می‌نویسد:

«سه مسئله در رشته علوم سیاسی یعنی ساختار و کارگزار، میزان تأثیر عوامل مادی و معنایی در سیاست و تعریف «سیاست و سیاسی» مهم‌ترین عوامل این تکثر روشی بوده‌اند».

اما «رهیافت» چیست؟ و مرز مفهومی آن با رویکرد کدام است؟ یکی از بهترین تعبیر در این خصوص از سوی سید حسین سیف‌زاده در کتاب «مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست» بدین شرح مطرح شده است:

«در نامگذاری نگرش شناختی در ادبیات حاضر از دو مفهوم رهیافت و رویکرد استفاده می‌شود. هر دو مفهوم، ترجمه واحد Approach در انگلیسی است. اما هر یک از این دو مفهوم کاربردی متفاوت دارند. در زبان فارسی، به تدریج این دو مفهوم جایگاه خاص خود را پیدا می‌کنند. منظور و مراد از کاربرد مفهوم «رهیافت» اشاره به تلاشی است که برای دریافت و یا ادراک معرفت به کار برده می‌شود. برعکس، رویکرد

صرفاً به این جلوه ذهنی متوقف نمی‌شود، بلکه عمدتاً معطوف به حوزه عملیاتی است. در رهیافت، رسیدن به وصف و یا قانونمندی‌های حقیقی و یا واقعی حاکم بر وجود یا رفتار پدیده، مراد است درحالی‌که در رویکرد، میل به نتیجه و یا رسیدن به نتیجه مطلوب است. به این لحاظ، رویکرد دارای دو شاخه معرفتی است: ایدئولوژی و استراتژی یا راهبرد (و تاکتیک).

ایدئولوژی تلاشی است ذهنی تحت تأثیر رهیافت، اما برای سامان‌بخشی به اقدام به مقتضای تأکید بر هدف؛ استراتژی (راهبرد) و تاکتیک به ترتیب تلاشی بلنددامنه یا کوتاه‌دامنه است برای سامان‌بخشی به اقدام به مقتضای تأکید بر امکانات و شرایط محیطی. تمایز دو مفهوم رهیافت و رویکرد و عنایت به تأکیدات ذهنی و محیطی دارای تبعات و آثار شناختی مهمی است. رهیافت، تجلی جویندگی معرفت است و رویکرد تجلی تأثیرگذاری بر محیط. رهیافت ممکن است حقیقت‌یاب یا واقعیت‌یاب باشد و رویکرد ممکن است حقیقت‌ساز یا واقعیت‌ساز باشد. در هر نگرش شناختی دو برخورد انفعالی و یا فعالانه ممکن است وجود داشته باشد. برخورد معرفتی منفعلانه حداکثر در رهیافت متوقف می‌شود و ذهن را در حد آینه‌ای - انعکاسی صرف و یا کشکولی - ضبط می‌سازد. این رهیافت منفعلانه همان چیزی است که به مکتب مدرسی - یعنی معرفت‌جویی به عنوان فضیلتی فی‌نفسه - معروف شده است. برخورد معرفتی فعالانه در حوزه رویکرد، فعالیت مغز را از حد آینه ممیز ولی غیرضبط‌کننده و یا کشکول ضبط‌کننده و حفظی فراتر می‌برد و آن را به حد فانوسی می‌کشاند»^(۶).

بنابراین آنچه از بیان فوق می‌توان استنباط نمود این است که سنت‌گرایی، رفتارگرایی و فرارفتارگرایی در وهله نخست به‌منزله تلاش برای رسیدن به وصف و یا قانونمندی‌های حقیقی و یا واقعی حاکم بر وجود یا رفتار پدیده، در حوزه شناخت‌شناسی مطرح می‌شود و در وهله دوم اینکه با رویکردها متفاوتند و درنهایت این بحث کاملاً با حوزه مباحث روش‌شناسی که عمدتاً به شیوه استدلال - نه توصیف پدیده‌ها - مربوط می‌شود، متفاوت است. از این رو به‌نظر می‌رسد که سخن گفتن از «تکثر روشی» به‌جای «تکثر رهیافت‌ها»

متضمن نادیده گرفتن مرز واژگان رهیافت و روش و نیز رویکرد باشد. نکته جالب توجه آن است که در اثری که به قلم نویسنده مقاله تحت عنوان «روش و نظریه در علوم سیاسی» ترجمه شده است، به نحو دقیقی در صفحه ۳۰ از تنوع رهیافت‌ها نه روش‌ها سخن گفته شده و در قالب جدولی به شرح ذیل تنوع رهیافت‌های علوم سیاسی و جهت‌گیری روش‌شناختی آنها مشخص شده است.

موضوع	جهت‌گیری روش‌شناختی	ماهیت نظریه	دیدگاه در مورد دولت و سیاست	جایگاه درون رشته
کنف و کاربست ایده‌های اخلاقی در عرصه روابط و عمل سیاسی	قیاسی تحلیلی	هنجاری ارزیابی کننده تجویزی	پارادایم مسلط لیبرال، اما نه یک دیدگاه فراگیر	سنت‌قوی، اگر این رهیافت بتواند به چالش‌های پوزیتویستی‌نسی‌گرایی و درونی‌سنجی پاسخ دهد، دارای نقش محوری در بیان انتخابی موجود برای اسلها به شکل دقیق و آگاهانه است.
قواعد رویه‌ها و سازمان رسمی نظام سیاسی و تأثیر آنها بر عمل سیاسی	سنت‌قوی، نسبی‌گرا، کیفی، اما نه در کلیه موارد	هنجاری تجویزی ارزیابی کننده تجویزی	در مرحله سنتی حامی مدل لیبرال دموکراتیک از دولت بود و دارای ایستارهای محافظه‌کارانه نسبت به اصلاح در نوع مدرن به وضوح چند نظریه‌ای است.	کنار نهادن دیدگاه سیاسی سنتی و پیچیدگی روش شناختی در حال افزایش به این رهیافت نقشی دائمی داده است. نقش قوی در آینده بعلا شناسایی محوریت دولت در سیاست.
توضیح رفتار سیاسی در سطح فردی و جسمی	میل به استفاده از ادعاهای اثباتی و تحلیلی، در شکل مدرن، شناسایی نقش نظریه در ایجاد فرضیه‌ها، متمرکز است که هدف محوری - پژوهش عبرت‌ساز از توضیح شیء مشاهده شده، لحن پوزیتویستی	تجربی ملی قادر به ایجاد پیشگویی‌های ابطال‌پذیر	ادعاهای اولیه مربوط به نظریه آزاد از ارزش کنار نهاده شده است. در شکل مدرن به وضوح چند نظریه‌ای است.	ادعاهای مفراط اولیه رفتارگرایان جای خود را به تحلیل متعادل‌تر و پیچیده می‌دهد. تعهد محوری نسبت به ایده علت و نظریه پردازای تجربی ابطال‌پذیر به این رهیافت شکلی متمایز و نیرومندی می‌دهد.
انتخاب‌های اجتماعی و سیاسی که توسط افراد عقلانی و بدنبال نفع خویش اتخاذ می‌شود.	استدلال قیاسی، که منجر به پیش‌بینی‌ها و نظریه تجویزی می‌شود. لحن پوزیتویستی	تجربی پیش‌گویی کننده تجویزی	پارادایم راست نو که مسلط است ولی ذاتی نیست. در شکل مدرن، به وضوح چند نظریه‌ای است.	به عنوان رهیافتی شناخته می‌شود که راهی مفید برای تحقیق در مورد شرایط انتخاب جمعی فراهم می‌سازد. باید ظرافت خویش را توسعه دهد تا بتواند در شرایط پیچیده و غیر قطعی تعمیم‌سازی و انگیزه‌های غیر شخصی هم مفید باشد.
تأثیر پدیده‌های و چالش با آن	نسبی‌گرا، تمایل به روش‌های کیفی حتماتی نسبت به روش‌های کمی و تقاضا برای یک متودولوژی فمینیستی آلترناتیو، تحقیقی بی‌فایده و غیر ضروری.	هنجاری، تجویزی، ارزیابی کننده، تجربی	بدنبال زنانه کردن مناظره و گسترش دادن تعریف سیاسی است.	دیدگاهی شناخته شده و دارای تأثیر محدود پتانسیل آن در صورتی که از افراط‌های پسامدرنیسم اجتناب نماید زیاد است.
چگونه گفتارها (ساختارهای معنایی) برخی کشورها را ممکن می‌سازد چگونه این گفتارها ایجاد می‌شوند، عمل می‌کنند و تغییر می‌یابند.	نسبی‌گرا: تمایز میان عرصه ادعاهای و عرصه انبیا و واقعی را با در نظر گرفتن همه انبیا و اعمال بعنوان اموری معناتر بعنوان جزئی از یک گفتار خاص، از بین می‌برد.	تجربی	اولویت را با این فرض که تمام اعمال در نهایت محصول نیروهای سیاسی در حال منازعه هستند و بدنبال تحمیل ایده‌هایشان می‌باشند به سیاست می‌دهد. تمایل نسبت به تفاسیر اثباتی یا مارکسیستی	در حاشیه‌های علوم سیاسی: سطح بالای ابتزاع و عمومیت در توضیحات یک مشکل است. مساعلت عمده عبارتست از تمرکز بر ساختاری نمودن معنای اجتماعی به عنوان عملی سیاسی.

بنابراین در صورتی که نویسنده مقاله بخواهد از تکثر روشی سخن بگوید بالطبع باید از به‌کارگیری روش‌های قیاسی، استقرایی و یا روش‌های کمی و کیفی - چنانکه نویسنده به‌درستی در صفحه ۱۰۲، بدان‌ها اشاره کرده است - و یا از جمع‌گرایی روش‌شناختی در برابر فردگرایی روش‌شناختی و نیز تلفیق ایستای کوانتا و تلفیق پویا در دیالکتیک سخن بگوید.

در تحلیل نهایی شاید کاربرد «روش‌های مطالعه» با تسامح نسبتاً قابل ملاحظه‌ای در خصوص رهیافت‌های جامعه‌شناسی سیاسی ایران بتواند وافی به مقصود باشد. اما چنانکه تأکید گردید تنها در صورت لحاظ چنین تسامحی این کار امکان‌پذیر است و

اینکه این روش‌های مطالعه به منزله «روش» در مفهوم خاص آن مدنظر نباشد.

مسئله استقرا

روش نویسنده در به‌کارگیری استقرا جهت صورت‌بندی گونه‌شناسی رهیافت‌های جامعه‌شناسی سیاسی ایران، همچون هر جستاری از این دست با مسئله استقرا مواجه است. دیوید هیوم فیلسوف اسکاتلندی قرن هیجدهم این مسئله را بدین شرح توصیف نموده است:

«به استناد این واقعیت که فلان نظم تاکنون به دفعات و بدون استثنا مشاهده شده است منطقاً چنین نتیجه نمی‌شود که آن نظم در آینده ادامه یابد. جهشی را که قوانین علمی از مشاهده تعداد اندکی از نمونه‌ها ادعای جهان‌شمولی می‌کنند دایر بر اینکه این امر «همیشه» اتفاق می‌افتد نمی‌توان توجیه کرد».^(۷)

از منظر مسئله استقرا در قبال طرح گونه‌شناسی چهارگانه این سؤال مطرح می‌شود که آیا به تعبیر نویسنده مطالعه صدها مقاله و کتاب در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی ایران می‌تواند برای تأیید «عمده‌ترین» رهیافت‌های جامعه‌شناسی سیاسی ایران کفایت نماید؟ اساساً مطالعه چند کتاب یا مقاله می‌تواند اطمینان‌خاطری را برای جامعیت گونه‌شناسی به ارمغان آورد؟ آیا تضمینی وجود دارد که مطالعه اثر صدویکم یا هزارویکم، این گونه‌شناسی را به گونه‌شناسی پنجگانه یا بیشتر تبدیل نماید؟ به عبارت بهتر آیا روش‌های مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران را می‌توان به چهار گونه محدود کرد؟

ظاهراً بررسی محتوای برخی از مهم‌ترین آثار جامعه‌شناسی سیاسی ایران می‌تواند مؤید بسط دامنه گونه‌شناسی چهارگانه به انواع بیشتری باشد؛ به‌عنوان نمونه این سؤال می‌تواند مطرح باشد که به‌رغم اینکه نویسنده در صفحه ۱۰۰ از رهیافت سنت‌گرایی مبتنی بر روش توصیفی - تاریخی سخن می‌گوید اما چرا از آن به‌عنوان یک گونه در میان روش‌های مطالعه رابطه جامعه و دولت در ایران استفاده نمی‌کند؟ این در حالی است که بسیاری از آثار جامعه‌شناسی سیاسی ایران ناظر بر به‌کارگیری چنین رهیافتی است به‌عنوان مثال آثار ناظم‌الاسلام کرمانی، علی‌اصغر شمیم، جواد شیخ‌الاسلامی و

احسان نراقی.

همچنین شاید بتوان از رهیافت تبیینی - تحلیلی در آثار جامعه‌شناسان سیاسی ایران سخن گفت. آثار نویسندگانی همچون پیتر آوری، حامد الگار، صادق زیباکلام، ماشاالله آجودانی و علی میرسپاسی می‌تواند معرف نمایندگان چنین رهیافتی باشد. جایگاه رهیافت جنبش‌های اجتماعی نیز به‌رغم اهمیت در این گونه‌شناسی غایب است. آثار نویسندگانی نظیر حمید احمدی، مجتبی مقصودی، حبیب لاجوردی می‌تواند معرف رهیافت مزبور باشد.

در نهایت اینکه در فهرست پنجاه نفره‌ای که مجدداً مؤید روش استقرایی نویسنده است (پی‌نوشت شماره ۲۴). مسئله استقرا با عدم حضور آثار نویسندگانی بدین شرح مجدداً به چشم می‌خورد: حجاریان، دلاوری، شجیعی، عظیمی، غنی‌نژاد، فولر، قاضیان، قاضی مرادی و مشیرزاده.

اما شاید نکاتی که در این قسمت به عنوان نقد محتوایی اثر مطرح شد با ملاحظه آنچه نویسنده در صفحه ۹۹ بیان نموده است، کمرنگ جلوه نماید:

«البته این بدان معنا نیست که روش‌های دیگری وجود ندارند، بلکه ادعا این است که در مجموع این چهار روش از دیگر روش‌ها بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است». هر چند نمونه‌هایی از رهیافت‌های سایر آثار حتی قید «بیشتر» در این عبارت از مقاله را با تأمل مواجه می‌سازد اما در تحلیل نهایی این ادعای نویسنده تا مرز یک دعوی ابطال‌ناپذیر ارتقا می‌یابد. چراکه نشان دادن این نکته که استفاده از برخی روش‌ها در مقایسه با سایر روش‌های مطرح بیشتر است، نیازمند ارائه میزان فراوانی روش‌های مطالعه به‌کار گرفته‌شده در تبیین رابطه دولت و جامعه در ایران است.

تجمیع و تفکیک گونه‌ها در قالب یک رهیافت

چرا در گونه‌شناسی چهارگانه ارائه‌شده از سوی نویسنده، فرهنگ سیاسی و نخبه‌گرایی در مجموع یک رهیافت تلقی شده است؟ آیا نباید فرهنگ سیاسی را رهیافتی مستقل از نخبه‌گرایی پنداشت؟ ظاهراً به‌رغم دیدگاه نویسنده در خصوص تجمیع این دو گونه در قالب یک رهیافت، برخی آثار جامعه‌شناسان سیاسی ایران معرّف یکی از - نه هر

دوی - این گونه‌ها هستند. به‌عنوان نمونه آثار جواد شیخ‌الاسلامی، علی‌رضا قلی، زهرا شجیعی و ماروین زونیس - که نویسنده به تشریح دیدگاه‌های وی در مقاله خود پرداخته است - صرفاً متضمن دیدگاه نخبه‌گرایی هستند. در مقابل آثار نویسندگانی همچون مهدی بازرگان، محمدعلی جمال‌زاده، رضا بهنام، علی‌اصغر کاظمی و گراهام فولر، نماینده رهیافت فرهنگ سیاسی هستند.

سوالی مشابه اما به‌گونه‌ای بالعکس می‌تواند در رابطه با تفکیک رهیافت‌های تحلیل طبقاتی و اقتصاد سیاسی مطرح باشد. نویسنده در قالب تحلیل اقتصاد سیاسی سه رویکرد تصمیم‌های عمومی، طبقات اجتماعی و ماهیت دولت (یا به تعبیر بهتر ماهیت طبقاتی دولت) را از هم تفکیک نموده است. اما شاید با توجه به ماهیت طبقاتی هر سه رهیافت، عملاً نیازی به تفکیک تحلیل طبقاتی از اقتصاد سیاسی نباشد؛ چراکه وقتی به تحلیل شیوه و مناسبات اجتماعی تولید پرداخته می‌شود، این اقتصاد سیاسی آن جامعه است که در کلی‌ترین مفهوم مورد تحلیل قرار می‌گیرد. بنابراین با توجه به جایگاه کلان‌تر اقتصاد سیاسی - که تفکیک سه رهیافت اصلی در آن از سوی نویسنده خود حاکی از این واقعیت است - تحلیل طبقاتی می‌تواند در ذیل اقتصاد سیاسی مطرح باشد.

اندیشمندان ایرانی یا اندیشمندان جامعه‌شناسی سیاسی ایران

درنهایت نکته‌ای که در عرصه نقد محتوایی اثر خالی از فایده و اهمیت نیست، کاربرد ترکیب «اندیشمندان ایرانی» در صفحه ۱۰۵ فصلنامه است. نویسنده در این صفحه خاطر نشان نموده است:

«شاید بتوان گفت اندیشمندان ایرانی عمدتاً از چهار روش یا رهیافت یا نظریه که در جریان اصلی رشته علوم سیاسی مطرح است، برای تحلیل جامعه‌شناسی سیاسی ایران بهره برده‌اند».

اما سؤال اینجاست که آیا نویسنده تنها آثار نویسندگان ایرانی را برای صورت‌بندی گونه‌شناسی خود مورد استفاده قرار داده است؟ قطعاً زونیس، بیل، کاتم، کدی و لمبتون و... که نویسنده در مقاله خود از آثار آنها برای ارائه گونه‌شناسی خود

به صورت مستقیم یا غیرمستقیم بهره گرفته است، اندیشمندان غیرایرانی جامعه‌شناسی سیاسی ایران را معرفی می‌کنند؛ بنابراین شاید بهتر بود نویسنده به جای استفاده از ترکیب اندیشمندان ایرانی از «اندیشمندان جامعه‌شناسی سیاسی ایران» صرف‌نظر از ملیت آنها سخن می‌گفت؛ چراکه هدف گونه‌شناسی نه توجه به ملیت نویسندگان بلکه نحوه مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران است.

نقد شکلی اثر

در کنار نکاتی که تحت عنوان نقد محتوایی اثر بیان شد، از منظر شکلی نیز مقاله از کاستی‌هایی برخوردار است. در برخی از قسمت‌های مقاله برای تأکید بر عنوان کتاب از قلم‌های متفاوتی استفاده شده است. به عنوان نمونه قلم کتاب «جادوی گفتار» در صفحه ۱۱۳ همانند قلم به کار گرفته شده در عنوان سایر کتاب‌ها، تیره‌تر نیست.

پاره‌ای از غلط‌های چاپی نیز در مقاله به چشم می‌خورد. به عنوان مثال عنوان کتاب حسین بشیریه به صورت «دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی» نقل شده که منظور «دوره جمهوری اسلامی» است. در صفحه ۱۱۴ نیز واژه اصولگرا به غلط به صورت «اصول/را» چاپ شده است. در بخش پی‌نوشت‌ها نیز منبع شماره ۱۲ فاقد شماره ارجاع به صفحه خاصی از منبع است. در چاپ منبع شماره ۵۳ نیز از قلم تیره‌تری به هنگام درج واژه «دهه سوم» استفاده نشده است.

نتیجه‌گیری

مقاله دکتر امیر محمد حاجی یوسفی تحت عنوان «گونه‌شناسی روش‌های مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران» تلاشی است برای ارائه یک گونه‌شناسی از منظر توجه به چهار گونه غالب فرهنگ سیاسی و نخبه‌گرایی، تحلیل طبقاتی، اقتصاد سیاسی، تحلیل گفتمانی که با روش استقرایی که از طریق مطالعه مهم‌ترین آثار اندیشمندان جامعه‌شناسی سیاسی ایران به دست آمده است. مرز مبهم برخی واژگان نظیر هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی، روش‌شناسی، عدم توجه به تفاوت روش‌ها با رهیافت‌ها و رویکردها و مشکلات ناشی از استقرا و ضرورت افزودن سایر گونه‌های

غالب به روش‌های مطالعه رابطه دولت و جامعه در ایران احتمالاً مهم‌ترین انتقادات محتوایی وارد بر اثر است. این انتقادات در کنار برخی ایرادهای شکلی به هیچ عنوان از ارزش منحصر به فرد مقاله نمی‌کاهد. بلکه جهت صورت‌بندی اندیشه گونه‌شناسانه به منظور پرهیز از آشفتگی روایی در مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی ایران، باید سرآغاز درخشانی تلقی شود که تأمل در خصوص آن اجتناب‌ناپذیر و ضروری است.

پی‌نوشت‌ها

۱. امیرمحمد حاجی یوسفی، «گونه‌شناسی روش‌های مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران»، پژوهشنامه علوم سیاسی (فصلنامه انجمن علوم سیاسی ایران)، سال اول، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۴، صص ۹۷-۱۱۷.
۲. نویسنده از گونه‌های روشی به جای گونه‌های رهیافت در مقاله خود سخن گفته است که تفاوت این دو نکته و اینکه مقاله ناظر بر مفهوم اخیر است، در اثنای جستار حاضر به دقت تحلیل شده است.
۳. اطلاعات مربوط به تعداد آثار و سابقه علمی و پژوهشی امیرمحمد حاجی یوسفی از سایت زیر گردآوری شده است:
<http://eco.sbu.ac.ir>
۴. تدبیتون و یان کرایب، فلسفه علوم اجتماعی بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران، نشر آگه، ۱۳۸۴، ص ۲۳.
۵. این نمودار در منبع ذیل به نحو جالبی به تصویر کشیده شده است:
مرتضی مردیها، فضیلت عدم قطعیت در علم شناخت اجتماع، تهران، طرح نو، ۱۳۸۲، ص ۲۳۴.
۶. سید حسین سیف‌زاده. مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست، تهران، نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۸۴، صص ۴۳-۴۲.

شایان ذکر است که مرز دقیق میان دو مفهوم «رهیافت» و «رویکرد» می‌تواند ناشی از تمایزی تلقی شود که از سوی کارل ریموند پوپر (۱۹۹۴ - ۱۹۰۲) فیلسوف اتریشی تبار انگلیسی، میان تئوری «کشکولی علم» و تئوری «فانوسی» صورت‌بندی شده است. همچنین تمایزی که پوپر میان «تفسیر» و «پیش‌بینی و کاربرد تکنیکی» در عرصه علم قائل می‌شود، به نوعی دیگر معرف تفاوت دو مفهوم رویکرد و رهیافت است. طبق نظریه «کشکولی علم» (یا تئوری کشکولی ذهن) پیش از آنکه بتوان جهان را شناخت یا در مورد آن اظهار نظر نمود باید ادراکات حسی را در اختیار داشت. از این رو ذهن ما به مانند کشکولی است که ادراکات حسی در آن انباشته می‌گردند. اما تئوری فانوسی تصریح می‌کند که مشاهدات تابع فرضیه‌ها هستند؛ فرضیه‌هایی که مؤخر از مشاهدات و ادراکات حسی خواهند بود که منجر به ابطال یا طرد فرضیه‌های قدیم شده‌اند.

برای درک بهتر از تئوری کشکولی و فانوسی علم ناظر بر تمایز دو مفهوم رویکرد و رهیافت نگاه کنید به: کارل ریموند پوپر، «کشکول و فانوس: دو نظریه پیرامون معرفت». در: عبدالکریم سروش،

علم چیست، فلسفه چیست؟، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۵، صص: ۲۱۹-۲۵۵.
۷. تد بتون و یان کرایب، پیشین، ص ۴۸.